

مقایسه مفاهیم فقر و مسکنت با دو مفهوم فقر مطلق و نسبی

تقدیم به امام موسی صدر و آنان که
نشاندن لبخند بر رخسار زرد محرومان را
راه و رسم زندگی خویش می دانند آنان که
به «انسان» می اندیشند.

محمد رضا یوسفی*

چکیده .

فقر یکی از زشت ترین چهره های جوامع انسانی است. اما با همه تلخی فقر، ادبیات اقتصادی، فقهی آن وسعت لازم را نیافته است. در این نوشتار، ابتدا دو مفهوم فقر مطلق و فقر نسبی تبیین شده اند. فقر مطلق به ناتوانی از تأمین حداقل سطح درآمدی معیشتی معین که به منظور ادامه بقا برای تأمین سه نیاز جسمانی اصلی یعنی خوراک، پوشاک و مسکن ضروری است، اشاره دارد و فقر نسبی به ناتوانی از دستیابی به سطح معیشت سایر مردم اطلاق می شود. بر خلاف تعریف کیفی فقر، تعریف کمی و عملیاتی آن با مشکل روبروست. دو واژه فقر و مسکنت در فقه خصوصاً در مصارف زکات مورد بحث قرار گرفته اند. این دو واژه به دو مرحله درآمدی دلالت می کنند. فقر مطلق به مرحله نخست یاد شده قابل تطبیق است. در نتیجه این تطبیق به نظر می رسد، زمینه بحث پیرامون نحوه مواجهه فقیهان باید پدیده فقر مطلق و بررسی ادله فقهی مبارزه با فقر مطلق فراهم شده است.

* - عضو هیأت علمی گروه اقتصاد دانشگاه مفید.

زمینه بحث

در میان تلخیهای بسیار زندگی، فقر تلخی ویژه‌ای دارد. فقر، کانونهای زندگی را متلاشی می‌کند، پیوندها را می‌گسلاند، دام فحشاء را می‌گستراند، استعدادها و فضایل انسانی را به مسلخ می‌کشاند و مانع شکوفایی کمالات اخلاقی می‌گردد. و در شرایطی که رفاه بشر به طور چشمگیر ترقی کرده و به گونه بی سابقه‌ای افزایش نشان می‌دهد، دیدن انسانهای بسیاری که هنوز از تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای خویش عاجز بوده، باگرسنگی دست و پنجه نرم می‌کنند، تلختر و دردآور است. رهبران دینی به فقر با دیده‌ای از میان برنده‌ی فضایل انسانی و کرامتهای اخلاقی می‌نگرند. پیشوای نخستین ما، علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام چنین توصیه می‌کند:

«فرزندم، انسانی را که به دنبال روزی خویش است ملامت مکن، زیرا کسی که هیچ نداشت لغزشهایش بسیار خواهد شد.»^۳

بدین ترتیب چهره‌ی تیره و تار فقر بر ارزشهای انسانی سایه‌ای سنگین انداخته، آنان را به فراموشی می‌سپرد.

با همه تلخی و وسعت فقر، هنوز ادبیات آن، گسترش لازم را نیافته است. مطالعات اولیه در انگلستان توسط راونتری (Rawntree) در اواخر قرن نوزده میلادی صورت گرفت. در دهه ۱۹۷۰ به دنبال ناکامیهای رشد شتابان در کشورهای در حال توسعه، این موضوع مورد توجه برخی سازمانهای بین‌المللی و اقتصاددانان توسعه قرار گرفت. اما با احیای تفکر نئوکلاسیکی در اقتصاد توسعه در دهه ۱۹۸۰، این افکار و مطالعات نیز به صورتی کم رنگ درآمد. این درحالی است که به نظر می‌رسد بدون مواجهه با خشن‌ترین چهره فقر، دستیابی به توسعه‌ای پایدار و انسانی، یک سراب است.

از نگاه دینی نیز صرف نظر از نوشته‌های عمومی، با نگاهی دقیق ابعاد فقر کاویده نشده است. گرچه به صورتی پراکنده در برخی از ابواب فقهی از این پدیده بحث به میان می‌آید، اما کتاب و باب معینی برای پرداختن به این پدیده مهم که تأثیری شگرف در روابط جوامع انسانی دارد، طراحی نشده است تا به گونه‌ای مستقل و از نگاهی دینی، موشکافیهای دقیق پیرامون آن صورت پذیرفته، زوایای آن به روش متداول فقهی تبیین گردد. به همین دلیل به نظر می‌رسد صرف نظر از نوشته‌های عمومی که تلاش می‌کنند تا ناسازگاری اسلام با فقر و مبارزه جدی آن با این پدیده را نشان دهند، سؤالهای کاملاً جدی پابرجا مانده، پاسخی درخور می‌طلبند. پرسشهایی نظیر: آیا جوامع دینی، جوامعی بدون فقر می‌باشند؟، اسلام چه راههای عملی برای از میان بردن و یا کاهش آلام فقر بیان

۳ - محمدرضا، محمد و علی حکیمی (۱۳۶۸)، الحیة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، اول، ج ۴، ص ۲۸۰.

داشته است؟، مبارزه با خشن‌ترین چهره فقر (فقر مطلق) چه حکمی دارد؟، اگر حکمش وجوبی است، این الزام تنها بر عهده دولت است یا بر دوش آحاد توانگران جامعه نیز قرار داشته، وظیفه ای همگانی می‌باشد؟، دولت دینی تا چه میزان در رفع فقر وظیفه دارد؟، آیا راههای مبارزه با فقر همان راههای متداول در جوامع گذشته مانند خمس و زکات و انفاقات مستحبی است و یا می‌توان مالیاتهای نوین با هدف فقر زدایی وضع نمود؟ فقر زدایی در میان اهداف نظام اقتصاد اسلامی از چه جایگاه و اهمیتی برخوردار است؟ تحت چه شرایطی، فقر زدایی از فهرست هدفهای کوتاه مدت حذف می‌شود؟، از دیدگاه دینی، سطح مطلوب زندگی چیست؟ و...، پرسشهایی کاملاً جدی بوده، نیازمند تأملی دقیق می‌باشند. به این دلیل، به نظر می‌رسد پرداختن به مسایل این پدیده با نگاه عمیق فقهی در بایستی مستقل، ضروری است، تا بدین وسیله فقیهان با نگاهی دیگر به بحث پرداخته، ادبیات فقهی آن گسترش یافته، ابعاد و زوایای این مسأله بخوبی کاویده شود.

این نوشتار گامی کوچک در جهت تبیین مفهوم فقر مطلق در مقایسه با مفاهیم فقر و مسکنت در فقه، برداشته، و در سه بخش تنظیم شده است.

در بخش نخست مفهوم فقر مطلق، زمینه‌های پیدایش آن، برخی از مشکلات تعریف کمی و عملیاتی آن، تفاوت‌هایش با فقر نسبی و نیازهای اساسی بیان می‌شود.

در بخش دوم دو واژه فقر و مسکنت که از مصارف زکات می‌باشند، تبیین می‌شوند.

در بخش سوم دو مفهوم فقر مطلق و فقر نسبی با دو مفهوم فقر و مسکنت که به صورت دو مرحله درآمدی تا پیش از برابری درآمد و هزینه خانوار بیان می‌شوند، با هم مقایسه می‌شوند.

اگر نوشتار حاضر در برداشتن این گام کوچک موفق شده باشد، می‌توان در گامهای بعدی بدون اینکه در تاریخ فقه نامی از فقر مطلق و فقر نسبی برده شود، با توجه به برابر سازی بخش سوم این مقاله، نحوه مواجهه فقیهان را با پدیده فقر مطلق و فقر نسبی در تاریخ ادبیات فقهی به دست آورد. همچنین زمینه بحث فقهی پیرامون مباحث یاد شده در بایستی مستقل بهتر فراهم می‌شود.

بخش اول - تبیین مفهوم فقر مطلق

انسانها، نیازها و خواسته‌های متنوعی دارند. در میان این خواسته‌ها، برخی نیازهای اساسی انسان نامیده شده است. زمانی «آدام اسمیت»، معتقد بود که نیازهای اساسی صرف نظر از کالاهایی که برای ادامه حیات و زندگی لازم می‌باشند همه چیزهایی که طبق آداب و رسوم یک کشور، عدم دسترسی به آنها برای افراد محترم - حتی در پایین‌ترین سطوح جامعه - نامطلوب تلقی می‌شود را نیز

در بر می‌گیرد.^۱

سازمان بین‌المللی کار (ILO) در سال ۱۹۷۸، نیازهای اساسی را در چهار مقوله بیان کرد:

- ۱) حداقل نیازهای مصرفی خانوارها یعنی خوراک، پوشاک و مسکن.
- ۲) برخورداری از خدمات اساسی مانند آب آشامیدنی سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامت، آموزش و پرورش.

۳) دسترسی به شغلی با مزایای مکفی برای هر فردی که توانایی و تمایل به کار کردن دارد.

۴) تأمین نیازهایی که بیشتر ماهیتی کیفی دارند مانند برقراری محیطی سالم، انسانی و دلپذیر، مشارکت عموم مردم در تصمیم‌گیریهایی که بر زندگی و آزادیهای فردی آنان اثر می‌گذارد.^۲

در میان نیازهای یاد شده، تأمین حداقل نیازهای مصرفی، ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای انسان به حساب می‌آیند. هنگامی که انسان از تأمین اولین و اساسی‌ترین نیاز خویش عاجز باشد و با گرسنگی، برهنگی و بی‌خانمانی دست و پنجه نرم می‌کند، سخن از نیاز به آزادی فردی، مشارکت در تصمیمات سیاسی اجتماعی، زمینه مناسبی نمی‌یابد.

در واقع چنانکه محققانی مانند «آماریتاسن» معتقدند، در اینگونه موارد سخن از مراحل بعدی نیازهای اساسی قابل توجه نیست و به طور طبیعی بحث از اولین نوع محرومیت که شدیدترین نوع فقر محسوب می‌شود، باید محور توجه قرار گیرد. در خلال دهه ۱۹۷۰، پس از پشت سرگذاشتن دو دهه توسعه، رشد اقتصادی مورد نظر سازمان ملل رخ داده و درآمد سرانه برخی از کشورهای در حال توسعه به نحو قابل ملموسی افزایش یافته بود، اما به طور همزمان نه تنها شدیدترین نوع فقر کاهش نیافته بلکه در برخی موارد بر وسعت و عمق آن نیز افزوده شد.

بر اساس گزارش سازمان جهانی خواربار و کشاورزی (FAO) در سال ۱۹۷۵، ۲۲ درصد از جمعیت آفریقا، ۲۷ درصد جمعیت خاور دور، ۱۳ درصد آمریکای لاتین و ۱۱ درصد خاور نزدیک از سوء تغذیه رنج می‌بردند. بر اساس آمارهای این سازمان، چهار میلیون نفر که نیمی از آنان کودک بودند، هر ساله جان خود را به خاطر گرسنگی و سوء تغذیه از دست می‌دادند.

یونیسف (UNICEF) برآورد کرده بود که بیش از ۱۰۰ میلیون کودک زیر ۵ سال از کمبود پروتئین و سوء تغذیه رنج برده، حداقل ۱۰ میلیون نفر آنان بر اثر سوء تغذیه شدیداً بیمار بودند.^۳

۱- امیر هوشنگ مهریار، مجله برنامه و توسعه، ش ۸، تابستان ۱۳۷۳، «فقر: تعریف و اندازه‌گیری، ص ۴۴».

۲- دایانا هانت، نظریه‌های اقتصاد توسعه، تحلیلی از الگوهای رقیب، ترجمه غلامرضا آزاد، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۲۷۷.

۳- فیدل کاسترو، بحران اقتصادی و اجتماعی جهان، ترجمه غلامرضا نصیر زاده، انتشارات امیرکبیر، اول، ۱۳۶۴.

بانک جهانی اعلام نمود که جمعیت گرسنه در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ میلیون نفر برآورد شده است. بر اساس برآورد این بانک در سال ۲۰۰۰ این جمعیت به ۱/۳ میلیارد نفر می‌رسد. همچنین یونیسف پیش بینی کرد که در سال ۲۰۰۰، یک نفر از هر پنج کودک در جهان دچار سوء تغذیه خواهد بود.^۱

از این رو فقر مورد توجه سازمان بین‌المللی کار، بانک جهانی و برای مدتی کانون مباحث اقتصاددانان توسعه قرار گرفت. در همان زمان بود که این اقتصاد دانان از مفهوم فقر مطلق (Absolute Poverty) استفاده کردند.^۲

فقر مطلق زمانی رخ می‌دهد که خانوارها از تأمین حداقل نیازهای ضروری برای ادامه حیات بازمانده، در تداوم زندگی دچار مشکل می‌شوند. آنان از تأمین نیازهای اساسی از قبیل خوراک، پوشاک و سرپناه ناتوان اند و در حقیقت «درمانده» بوده، راه به جایی ندارند به گونه‌ای که فقر در وضع ظاهری آنان منعکس می‌شود.

اقتصاددانان توسعه، فقر مطلق را «ناتوانی از تأمین حداقل سطح درآمدی معیشتی معین که به منظور ادامه بقا برای تأمین سه نیاز جسمانی اصلی یعنی خوراک، پوشاک و مسکن ضروری است،^۳» تعریف کرده‌اند. آنان پس از تعریف کیفی، مفهوم فقر مطلق، عملیاتی کردن تعریف یاد شده را در دستور عمل خود قرار دادند. تا بدین وسیله، نخست بتوان به گونه ملموس درصد افراد و خانوارهای دچار فقر مطلق در هر کشور را شناسایی کرده، سپس مقایسه میان کشورها را ممکن ساخت. از این جهت آنان به تعریف خط فقر (Line Poverty) روی آوردند.

مشکل اصلی در تبیین کمی فقر مطلق به نسبت آن باز می‌گردد. زیرا مجموعه نیازهای افراد به عواملی مانند عوامل محیطی، شرایط اقلیمی، آداب و رسوم، عادات، و ارزشهای فرهنگی وابسته است، بنابراین یافتن حداقل نیازمندیهای قابل استفاده در همه موارد مشکل می‌نماید.

سازمان بین‌المللی کار، با توجه به منطقه زندگی نیازهای پایه هر فرد در روز را از ۲۱۸۰ تا ۲۳۸۰ کیلوکالری و ۵/۲۵ تا ۷/۵۰ متر مربع فضای مسکونی اعلام کرده است.^۴

مشکل دیگر تبدیل میزان کالری یاد شده به مقیاس پولی بوده است. مناطق مختلف بر حسب

۱- همان، ص ۱۹۰.

→ ص ۱۸۶.

۲- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه، ششم، ۱۳۷۷، ص ۵۱.

۳- همان.

۴- کیت گرین، راهبردهای توسعه اقتصادی، ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی، نشر نی، اول، ۱۳۷۵، ص ۲۵۷.

نظامهای اقتصادی مختلف و نظامهای پولی گوناگون شکل گرفته‌اند، لذا امکان مقایسه را دشوار نموده است.

به دلیل مشکلات یاد شده، برخی به «استفاده از نتایج به جای داده‌ها» تمایل پیدا کرده‌اند یعنی استفاده از معیارها و شاخص‌های اجتماعی نظیر سواد، امید به زندگی و... را به جای سوء تغذیه یا کمبودهای درآمدی، مناسب دیده‌اند.

با این همه، اقتصاد دانان در تلاش برای یافتن معیاری جهت مقایسه میان کشورها و سیاهه‌ای از واقعیت، «خط فقر بین‌المللی» را تعریف کردند. به عنوان مثال ۳۷۰ دلار به قیمت ثابت (بر اساس ارزش دلار سال ۱۹۸۵) را به عنوان معیار برگزیده، سپس کوشش کردند که «قدرت خرید معادل» آن را بر حسب پول محلی کشورهای در حال توسعه برآورد کنند.^۱

بر اساس ضابطه خط فقر بین‌المللی در سال ۱۹۸۹، تقریباً ۱/۲۵ میلیارد نفر و یا ۲۳ درصد جمعیت جهان از فقر مطلق رنج می‌برند. بر اساس گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۰، ۱/۱۳۳ میلیارد نفر معادل ۲۵/۳ درصد جمعیت کشورهای جهان سوم دچار فقر مطلق می‌باشند.^۲

بر اساس گزارش توسعه انسانی، در ایران به سال ۱۹۹۲، ۷/۸ میلیون نفر روستائیان کشور از فقر مطلق رنج می‌برند (آمار فقر مطلق شهر نشینان وجود نداشت). به علاوه در همان سال ۴/۱۴۵ میلیون کودک زیر پنج سال در کشور دچار سوء تغذیه بوده‌اند.^۳

فقر مطلق و نیازهای اساسی (Basic Needs)

ایده نیازهای اساسی توسط «لوئیس امریج» (Louis Emerij) و همکارانش در سازمان بین‌المللی کار مطرح شد. «نیازهای اساسی» در کنفرانس بین‌المللی اشتغال در سال ۱۹۷۵ که به پیشنهاد امریج برگزار شد، محور بحث کنفرانس قرار گرفت. پس از یک سال نتیجه مباحث تحت عنوان «اشتغال، رشد و نیازهای اساسی» منتشر شد.

در این کنفرانس، تجربه دو دهه برنامه‌های توسعه و تلاش کشورهای جهان سوم مورد ارزیابی قرار گرفت. کوشش دو دهه نشان می‌داد که رشد سریع اقتصادی نتوانست فقر و نابرابری را کاهش دهد و دیدگاه «رخنه به پایین» (Trickle down) موفق نبوده است. بدین جهت هدف برنامه‌های توسعه

۱ - مایکل، تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، مؤسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و

توسعه، چاپ ششم، سال ۱۳۷۷، ص ۵۱

۲ - همان، ص ۵۲ و ۱۵۴.

۳ - برنامه توسعه سازمان ملل متحد، گزارش توسعه انسانی ۱۹۹۴، ترجمه قدرت الله معمارزاده، سازمان برنامه و

بودجه، ص ۱۲۲.

تا پایان قرن بیستم، دستیابی به حداقل استانداردهای سطح زندگی بیان شد.

با بیان هدف یاد شده، نیازهای اساسی چنین تعریف شد «تأمین حداقل استاندارد زندگی برای فقیرترین گروههای یک جامعه». این استاندارد که حداقل امکانات خانوارها را بیان می‌کند عبارت است از خوراک، پوشاک و مسکن، به علاوه دسترسی به خدمات اساسی مانند آب سالم، بهداشت، حمل و نقل، سلامتی، آموزش، دستمزد کافی. در نهایت هدف این است که سلامتی، محیط لذت بخش و انسانی، مشارکت مردم در تصمیم‌گیریهای مؤثر بر زندگیشان و آزادیهای فردی تحقق یابد. بحثهای گسترده‌ای درباره مشکلات مفهومی نیازهای اساسی صورت گرفت. مفهوم نیازهای اساسی در طول زمان و در فرایندهای مختلف وسعت یافت^۱. در سالهای اخیر در فهرست نیازهای اساسی مربوط به کشورهای غربی، منابع محیطی پایان پذیر، مشارکت و رفع تبعیض قرار دارد. هنوز نیازهای اساسی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. «پل استریتن» (Paul streeten) که یکی از طراحان نیازهای اساسی است، معتقد است الگوی نیازهای اساسی توانست ابهام را از پدیده فقر و ابعاد آن بزدايد، اما همراه آن، سؤالاتی را نیز ایجاد کرد. اولین سؤال این است که چه کسی نیازهای اساسی را تعیین می‌کند؟ کدام مردم معیار هستند؟ مردمی که تماشای سیرک را بر نان و تماشای تلویزیون را بر آموزش ترجیح می‌دهند. در واقع گروههای درآمدی مختلف، انتخابهای گوناگونی دارند. فقیران و افراد مرفه مانند طبقه پزشکان و سایر متخصصان دارای انتخابهای متفاوتی هستند.

دومین سؤال این است که آیا نیازهای اساسی یعنی یک زندگی سالم و طولانی یا ترکیب خاصی از کالاها و خدمات. «استریتن» این نکته را گوشزد می‌کند که نیازهای اساسی در هر جامعه تنها شامل تغذیه، آموزش، سلامتی، مسکن، آب و بهداشت نمی‌شود. مردم ممکن است به امنیت اهمیت بیشتری دهند. در واقع گستره نیازهای اساسی می‌تواند تابع شرایط اجتماعی کشورها باشد. در انگلستان، برگزاری آئین تدفین شایسته، برخورداری از خدمات پزشکی و تلویزیون در زمره نیازهای اساسی است و حال آنکه مالکیت زمین برای روستائیان جزء نیازهای اساسی محسوب می‌شود.

«استریتن» در نهایت می‌گوید: نیازهای اساسی ممکن است به گونه‌های مختلفی تعریف شود، ممکن است به حداقل کالاهای ویژه غذایی، پوشاک و مسکن، آب و بهداشت که برای جلوگیری از بیماری لازم بوده تفسیر شود و ممکن است به صورت ذهنی به رضایت مصرف‌کنندگان از مصرف کالاها در مقایسه با پزشکان، متخصصان تغذیه و سایر متخصصان تفسیر شود.^۲

1 - H. W/ Arndt, "Economic development, The history of Idea, University of chicago, 1987, page 100-106.

2 - Paul streeten, basic needs; some unsettled questions, world development, Vol 12, No 9, 1984,

برای حل مشکل یاد شده «موریس» (Moris) و «لیزر» (Liser) و «گران» (Grant) به استفاده از نتایج نیازهای اساسی به عنوان معیارهای راهنمای تأمین نیازهای اساسی دست زدند. آنان سه معیار (۱) کاهش مرگ و میر کودکان (۲) افزایش امید به زندگی (۳) افزایش نسبت با سوادی، را پیشنهاد کردند.^۱

بنابراین با همه کوششهایی که برای تبیین مفهوم نیازهای اساسی صورت گرفته، هنوز دامنه این مفهوم از ابهام برخوردار است. با این حال بروشنی می توان قضاوت نمود که ایده نیازهای اساسی مفهومی گسترده تر از فقر مطلق را در بر می گیرد. چنانکه در گزارش توسعه انسانی نیز این دو مفهوم با یکدیگر مقایسه شده، گستره نیازهای اساسی را فراتر از نیازهایی مانند خوارک، پوشاک و مسکن (که همان فقر مطلق می باشند) دانسته، نیازهایی مانند آموزش، بهداشت، امکان بهره مندی از سایر خدمات اساسی را نیز داخل در مفهوم آن بر می شمرد.^۲

فقر مطلق و فقر نسبی (Relative poverty)

فقر نسبی به ناتوانی از دستیابی به سطح معیشت سایر مردم اطلاق شده، به عبارت دیگر به ناتوانی در فراهم کردن زندگی آبرومند گفته می شود. بدین جهت این مفهوم با پدیده نابرابری مرتبط می شود.

یک شخص دچار فقر نسبی است اگر درآمدش کمتر از متوسط جامعه باشد، اما او هنگامی دچار فقر مطلق است که درآمدش کمتر از خط فقر باشد. به عبارت دیگر فقر مطلق به فقدان حداقل نیازمندیهای اساسی اشاره دارد و فقر نسبی به پایین تر بودن نسبت به داشتن کالاها.^۳ در تفاوت فقر مطلق و فقر نسبی می توان از توضیح «آمارتیا سن» برنده جایزه نوبل در سال گذشته میلادی استفاده کرد. وی فقر را به لحاظ ظرفیتهای افراد به صورت مطلق و از لحاظ کالاها به صورت نسبی تعریف می کند.^۴

می توان این تفاوت را به صورت نمودار زیر ترسیم کرد:

→ page 973-974.

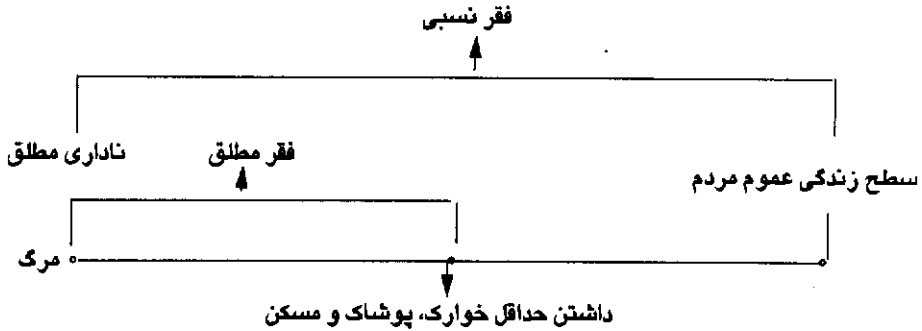
۱ - دایاناهانت، همان، صص ۲۸۱-۲۷۸.

2 - Human development report, 1997, page 16.

3 - Ibid, page 13.

۴ - خلمتبری، فیروزه، فقر و راههای برخورد با آن، تازه های اقتصاد، ۱۳۶۸، ش ۲، ص ۵۰.

نمودار یک: مقایسه فقر مطلق و فقر نسبی



در صورتی که فقر مطلق با شاخص خط فقر بین‌المللی سنجیده شود، ممکن است فقر مطلق حتی از سطح زندگی عموم مردم نیز بالاتر باشد. بدین جهت نمودار فوق با استفاده از شاخص منطقه‌ای خط فقر معنی دار است.

نتیجه سخن

در میان نیازهای انسان، نیازهای اولیه وی یعنی خوراک، پوشاک و مسکن از اولویت برخوردار می‌باشند. فقدان حداقل ممکن نیازهای یاد شده توسط اقتصاددانان توسعه در دهه ۱۹۷۰ به فقر مطلق تعبیر شد. گرچه به لحاظ کیفی فقر مطلق مبهم نیست، اما عملیاتی کردن این مفهوم و انتقال به یک مفهوم کمی به دلیل تفاوت شرایط اقلیمی، آداب و رسوم، نظامهای اقتصادی کاری مشکل می‌باشد. به همین سبب اقتصاد دانان در تعریف خط فقر بین‌المللی صرفاً بیانگر دورنمایی از واقعیات خواهد بود.

بر خلاف مفهوم کیفی فقر مطلق، ایده مفهومی نیازهای اساسی دارای ابهام است، زیرا این مفهوم، مفهومی گسترده تر از فقر مطلق را در بر گرفته و شامل سایر نیازهای اساسی به حسب سطح جامعه مورد نظر می‌باشد و از آنجا که سطوح جوامع مختلف بوده دامنه نیازهای اساسی نیز می‌تواند متفاوت باشد.

در نهایت فقر نسبی با پدیده نابرابری پیوند دارد و در واقع به فقدان یک زندگی شرافتمند و آبرومندانه نسبت به سایر مردم اشاره دارد. در حالی که فقر مطلق بر ناتوانی از تأمین حداقل نیازهای اولیه یعنی خوراک، پوشاک و مسکن دلالت دارد.

بخش دوم - مروری بر نظریات پیرامون مفاهیم فقر و مسکنت

چنین شهرت یافته است که هرگاه دو کلمه فقیر و مسکین (یا فقر و مسکنت) بتهنایی به کار روند، به مفهوم «ناداری» بوده و بر یک معنی دلالت می‌کنند و هرگاه در کنار یکدیگر قرار گرفته و مورد استفاده قرار گیرند، بر دو مفهوم جداگانه و مستقل از یکدیگر دلالت کرده، دو معنی خواهند داشت. قرآن کریم در مقام بیان مصرف زکات این دو کلمه را در کنار یکدیگر به کار برده، فرموده است:

﴿انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملين علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله و الله علیم حکیم﴾^۱

صدقات برای فقیران است و مسکینان و کارگزاران جمع آوری آن. و نیز برای به دست آوردن دل مخالفان و آزاد کردن بندگان و قرض داران و انفاق در راه خدا و مسافران نیازمند و آن فریضه‌ای است از جانب خدا. و خدا دانا و حکیم است.

بنابراین با توجه به به کارگیری این دو واژه در کنار یکدیگر می‌توان از تفاوت این دو پرسش نمود.

دو اصطلاح فقر و مسکنت در مورد فردی به کار می‌روند که درآمد وی کمتر از حد غنی باشد. حد غنی به وضعیتی گفته می‌شود که درآمدهای فرد بتواند در حد متعارف، هزینه زندگی خود و افراد تحت تکفل او را در طول سال اداره کند. در نتیجه این دو کلمه در مورد انسانهای نیازمند به کار برده می‌شوند.^۲

نکته مهم و قابل توجه این است که کدامیک از این دو مفهوم به شرایط و وضعیت بدتری دلالت می‌کنند. در این مورد اتفاق نظری وجود ندارد.

با یک دید ابتدایی به شش نظریه متفاوت برخورد می‌کنیم که در این میان دو دیدگاه از سایر نظریات از شهرت بیشتری میان مسلمانان برخوردارند.

۱ - فقیر فرد نیازمندی است که تا اندازه‌ای درآمد و دارایی دارد، اما درآمد وی به میزانی نیست که هزینه‌ها و مخارج متعارف زندگی او را تأمین کند و در نتیجه با کسری درآمد روبه‌رو می‌باشد، در مقابل مسکین به نیازمندی اطلاق می‌شود که هیچ درآمدی ندارد. شیخ مفید در کتاب مقنعه^۳، شیخ

۱ - توبه / ۶۰

۲ - نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷، ج ۱۵، ص ۳۰۴.

۳ - مؤسسه فقه الشیعه، سلسله السنیات الفقهیه، الدار الاسلامیه، اول، ۱۹۹۰ میلادی، ج ۵، ص ۳۱.

طوسی در نهایت^۱، ابن زهره در غنیة^۲، حسن حلبی در اشارة السبق^۳، شهید اول در لمعه^۴، دروس^۵ و بیان^۶ بر این نظر هستند.

۲- این دیدگاه بر عکس دیدگاه قبلی است، و توسط افرادی مانند شیخ مفید در کتاب اشراف^۷، شیخ طوسی در مبسوط^۸، اقتصاد^۹، جمل و عقود^{۱۰}، ابن حمزه در وسیله^{۱۱}، ابن ادریس در سرائر^{۱۲} و ابن براج در مهذب^{۱۳} تأیید می‌شود.

۳- قطب راوندی در کتاب فقه القرآن از قتاده نظر سومی را نقل می‌کند. قتاده معتقد است که مسکین نیازمندی است که از سلامت جسمی برخوردار بوده، در حالی که فقیر نیازمندی است که زمینگیر بوده و از معلولیت‌های جسمی رنج می‌برد.^{۱۴} در نتیجه بر خلاف دو دیدگاه نخست که تفاوت فقیر و مسکین را در درجه نیازمندی بیان می‌کردند، قتاده معتقد به تفاوت در وصف ظاهری این دو یعنی سلامت و معلولیت جسمی است.

۴- ابن عباس بر این اعتقاد است که مسکین، نیازمندی است که برای رفع نیازهای خویش از دیگران تقاضای کمک کرده به تکدی دست می‌زند اما فقیر، شخص ناداری است که عفت نگاه داشته، از دیگران خواهشی ندارد.^{۱۵}

۵- سلار در مراسم فقیر را نیازمندی می‌داند که درخواست کمک نمی‌کند و مسکین را نیازمندی دانسته که از دیگران تقاضای کمک دارد.^{۱۶}

۶- بنابر نظری هر چند ضعیف، فقیر و مسکین همیشه دارای معنی واحد بوده و این دو از الفاظ مترادف می‌باشند.^{۱۷} با تأمل و دقت در گفتار سلار و قتاده می‌توان نظریات آنان را به نظریه‌های اول و دوم بازگرداند.

سلار تفاوت فقیر و مسکین را در تقاضای کمک از دیگران ذکر کردند. با تحلیلی می‌توان دریافت

۱- همان، ص ۱۲۱.

۲- همان، ص ۳۴۵.

۳- همان، ج ۲۹، ص ۲۶۸.

۴- همان، ص ۶-۷.

۵- همان، ص ۱۷.

۶- همان، ص ۲۵۴.

۷- همان، ص ۱۷۲.

۸- قطب‌الدین راوندی، فقه القرآن، مکتبة آیة... مرعشی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ ق، ج اول، ص ۲۲۶.

۹- همان.

۱۰- مؤسسه فقه الشیعه، سلسله الینابیع الفقهیه، ج ۵، ص ۱۴۸.

۱۱- همان.

که عموماً آنچه باعث درخواست کمک از دیگران می‌شود، شدت ناداری و نیازمندی است. هرگاه گرسنگی بر انسان و خانواده‌اش فشار آورد، کاملاً درمانده شده بالاجبار دست تقاضایش به سوی دیگران دراز می‌شود. اما در صورتی که گرچه درآمدش کفاف هزینه هایش را نکند، اما تا زمانی که نیازهای ابتدایی خود و خانواده‌اش را تأمین می‌کند، معمولاً دست نیاز به سوی دیگران بلند نمی‌کند. در نتیجه بیان سلار به نظریه نخست نزدیک است و بنا بر هر دو، فقیر کسی است که دارای درآمد است، اما درآمدش هزینه‌های متعارف زندگی او و خانواده‌اش را نمی‌پوشاند، در صورتی که مسکین، نیازمندی است که هیچ درآمدی برای تأمین نیازهای خود ندارد. در واقع سلار وصف غالب و نتیجه ویژگیهای یاد شده را بیان کرده است، زیرا غالباً کسی که هیچ درآمدی نداشته برای سیر کردن شکم خود و خانواده‌اش و پوشانیدن بدن، دست به گدایی می‌زند، در حالی که افرادی که درآمدی دارند که هزینه متعارف زندگیشان را تأمین نمی‌کند معمولاً تقاضای کمک از دیگران نمی‌کنند. به همین دلیل است که شیخ مفید در کتاب مقنعه هنگامی که به تعریف فقیر و مسکین می‌پردازد می‌نویسد:

«فقیر نیازمندی است که درآمدش کفایت زندگیش را نمی‌کند، اما مسکین نیازمندی است که به خاطر شدت نیازمندی، از دیگران تقاضای کمک می‌کند»^۱
روایات نیز همین تحلیل را تأیید می‌کنند، در صحیحه ابی بصیر از امام صادق علیه السلام آمده است:

«فقیر نیازمندی است که از دیگران تقاضای کمک نمی‌کند، (اما) مسکین کسی است که در شرایط بدتری قرار دارد»^۲

به قرینه تقابل در روایت، علت عدم تقاضای کمک، وضعیت بهتر اقتصادی انسان فقیر نسبت به مسکین است و برعکس شرایط بسیار نامناسب مسکین او را وادار به تقاضای کمک از دیگران می‌کند. صحیحه محمدبن مسلم نیز بر همین مضمون وارد شده است.^۳

قتاده تفاوت فقیر و مسکین را در سلامت و معلولیت جسمی بیان داشت. با تحلیل و تأمل نیز می‌توان نظر او را به دیدگاه دوم ملحق دانست.

معمولاً افرادی که از سلامت جسمی برخوردار بوده، توانایی انجام کار را داشته و در نتیجه با انجام کار دارای درآمد خواهند بود. گرچه ممکن است این درآمد کفایت نکرده و در حد متعارف،

۱- همان، ج ۵، ص ۳۱.

۲- محمد حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، باب اول از ابواب المستحقین، ح ۲.

۳- همان، ح ۳.

هزینه زندگی وی را تأمین نکند، اما افرادی که زمینگیر هستند و از معلولیت‌های حادی رنج می‌برند به طور طبیعی توان انجام کار را ندارند، لذا هیچ درآمدی نیز نخواهد داشت، بدان جهت از وضعیت دشوارتری نیز برخوردار خواهند شد. بنابراین می‌توان گفت که فقیر که فرد سالمی است دارای درآمد است اما درآمدش، هزینه‌هایش را کفایت نمی‌کند، اما مسکین که معمولاً فردی زمینگیر و معلول است، هیچ درآمدی ندارد پس نتیجه‌اش همان دیدگاه اول است.

در نتیجه قتاده در مقام بیان وصف غالبی بوده است، زیرا کسانی که هیچ درآمدی ندارند معمولاً افرادی هستند که از معلولیت‌های شدید رنج برده، توانایی کار و کسب درآمد را ندارند و بر عکس کسانی که درآمدی دارند افرادی هستند که از سلامت جسمی برخوردارند.

می‌توان مسأله را به گونه‌ای دیگر نیز طرح کرد. قتاده به تبیین علت پرداخته، در حالی که سلار به تبیین معلول دست زده است. علت عمومی کسی که دارای هیچ منبع درآمدی نیست، معلولیت جسمانی شدید است و نتیجه هیچ نداشتن، تقاضای کمک از دیگران می‌باشد. و این دو به جای تعریف فقر و مسکنت، لوازم علی و معلولی را بیان داشته‌اند.

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

«فقیران نیازمندانی هستند که از دیگران تقاضای کمک نمی‌کنند، اما بار مخارج خانواده بر آنها سنگینی می‌کند و مساکین افراد زمینگیر هستند»^۱

در این روایت، افراد زمینگیر را در تقابل با افرادی که از دیگران تقاضای کمک نمی‌کنند، قرار داده است، در نتیجه این نکته فهمیده می‌شود که افراد زمینگیر، تقاضای کمک می‌کنند و از سوی دیگر آنها که تقاضای کمک نمی‌کنند معمولاً از سلامت جسمی برخوردار و بدین ترتیب بیان روایت تأیید تحلیل یاد شده می‌باشد. در نتیجه با تبیین فوق، نظرات سلار و قتاده به دو دیدگاه نخست باز می‌گردد.

ابن عباس تفاوت میان فقیر و مسکین را در تفاوت تأمین نیازهای ابتدایی و یا سلامت جسمی و معلولیت نمی‌داند. وی مسکین را کسی می‌داند که تکدی می‌کند، اما فقیر را کسی می‌داند که از روی حیا و عفت به این کار دست نمی‌زند. در واقع اگر معیار فقط تقاضای کمک باشد نظیر نظر سلار می‌شد، اما عامل عدم تقاضا از دیگران نه تنها تأمین درجه‌ای از نیازها بوده، بلکه به عامل عفت و حیا مرتبط است. در واقع از نظر ابن عباس ممکن است که شخص فقیر در وضعیت اقتصادی بدتری نسبت به مسکین نیز قرار گرفته باشد، اما عامل یاد شده مانع از درازکردن دست نیاز به سوی غیر می‌باشد.

احتمال دارد که تعریف ابن عباس نه براساس معنای لغوی این دو واژه، بلکه با الهام از آیه شریفه ذیل باشد:

﴿للفقراء الذين احصروا في سبيل الله لا يستطيعون ضربا في الارض يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف تعرفهم بسيماهم لا يسئلون الناس الحافا و ما تنفقوا من خير فان الله به عليم﴾^۱

صدقات برای تهیدستانی است که خود را وقف (جهاد) در راه خدا کرده‌اند، و نمی‌خواهند (جز آن) سیر و سفری کنند و از مناعتی که دارند، هر کس نا آگاه باشد آنان را توانگر می‌انگارند. آنان را به سیمایشان می‌شناسی، از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند و هر مالی که ببخشید خداوند از آن آگاه است.

احتمال دارد در این آیه که عدم تقاضا از روی عفت را به فقیران مجاهد نسبت داده است، مراد این معنی نبوده است که فقیر به نیازمندی گفته می‌شود که اولاً از دیگران تقاضای کمک نمی‌کند، ثانیاً عفت، انگیزه عدم تقاضا می‌باشد. قید عدم تقاضا از روی عفت و مناعت طبع داخل در مفهوم واژه فقیر نیست، بلکه ویژگی افرادی است که به دلیل جهاد در راه خدا از تجارت و معاملات محروم شده، منبع درآمدی نداشته، در نتیجه نیازمند شده‌اند، اما این افراد که خود را وقف راه خدا کرده‌اند از روی بزرگ‌منشی حاضر نیستند تا فقر خویش را اظهار کنند. لذا به نظر می‌رسد در تعریف ابن عباس خلط مصداق به جای مفهوم رخ داده است.

از آنجا که نظر وحدت مفهومی و مترادف فقر و مسکنت نیز قابل مشخصی ندارد. می‌توان در تحلیل نهایی اقوال و نظریات باقیمانده در مورد تفاوت فقر و مسکنت را در دو دیدگاه نخست خلاصه کرد. گروهی معتقدند فقیر نیازمندی است که دارای درآمد بوده اما به میزان متعارف، توان تأمین هزینه‌های زندگی را ندارد و در مقابل مسکین در شرایط بدتری قرار داشته، منبع درآمدی ندارد. و برخی نیز دیدگاهی بر عکس را دارند.

برای هر کدام از این دو دیدگاه دلایلی از قرآن و استشهداتی از اشعار و... بیان شده است، اما از آنجا که بیان دلایل آنان، موضوع مورد علاقه ما در این مقاله نبوده، به طرح آنها نمی‌پردازیم، زیرا قصد ما، تعیین واژه‌ای نیست که بر شرایط بدتری دلالت می‌کند.

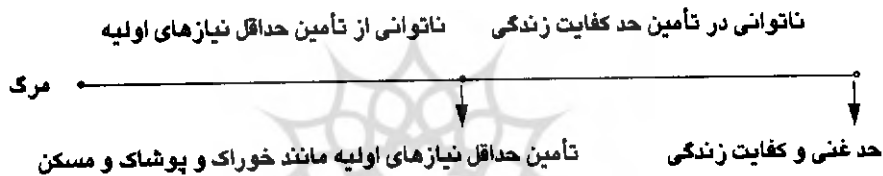
صرف نظر از اینکه فقیر بر وضعیت دشوارتری دلالت می‌کند یا مسکین، می‌توان قبل از رسیدن به حد غنی و کفایت (برابری درآمد با هزینه‌های متعارف زندگی) بحث را به دو مرحله تقسیم کرد.

مرحله نخست، فرد نیازمندی است که هیچ درآمدی نداشته و در تأمین نیازهای اولیه خویش مانند خوارک، پوشاک، عاجز و درمانده شده، به همین دلیل ممکن است برای سیر کردن خود و خانواده‌اش از دیگران تقاضای کمک کند، خواه این مرحله را فقر بنامیم خواه مسکنت.

دومین مرحله به فردی اشاره می‌کند که دارای درآمد است، اما درآمدهای وی، هزینه‌های متعارف زندگی او و افراد تحت تکفلش را پوشش نمی‌دهد، به عبارتی درآمدش کمتر از حد غنی می‌باشد.

می‌توان دو مرحله یاد شده را به صورت نموداری تشریح کرد.

نمودار دوم: ترسیم مراحل قبل از حدکفایت



بنابر نظر اول، مسکین برای مرحله نخست و فقیر برای مرحله دوم به کار برده می‌شود و بنابر نظر دوم، فقیر برای مرحله اولی و مسکین برای مرحله دوم می‌باشد. بدون اینکه بر این مسأله و اختلاف نظر حساسیتی داشته باشیم، صرف اینکه بدانیم یکی از این دو مفهوم مرحله نخست (ناتوانی از تأمین حداقل نیازهای اولیه یعنی حداقل خوارک، پوشاک و مسکن) را در بر می‌گیرد و دیگری، مرحله دوم (ناتوانی از تأمین متعارف زندگی است) را شامل است، ما را در قدم بعدی یاری می‌رساند.

بخش سوم - مقایسه مفاهیم فقر مطلق و فقر نسبی و دو مفهوم فقر و مسکنت

در بخش اول فقر مطلق به ناتوانی از تأمین نیازهای اولیه یعنی خوارک، پوشاک و مسکن تعریف شد، گرچه تلاش برای تعریفی عملیاتی و کمی با مشکلاتی رو به رو بود و فقر نسبی بر ناتوانی از تأمین حداقل یک زندگی آبرومندانه دلالت می‌کرد.

در بخش دوم، در تحلیل دو مفهوم فقر و مسکنت به این نتیجه رسیدیم که یکی به ناتوانی از تأمین حداقل نیازهای اولیه دلالت می‌کند و دیگری به ناتوانی از تأمین حد کفایت زندگی اشاره دارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت مرحله نخست همان مفهوم فقر مطلق را تداعی می‌کند. فقدان حداقل نیازهای اولیه برای هر دو به کار برده می‌شود، اما مرحله دوم تا اندازه‌ای با فقر نسبی تفاوت

می‌کند، تفاوت اول: فقر نسبی که کمتر از سطح عمومی جامعه را شامل می‌شود به گونه‌ای است که هر دو مرحله ناتوانی از تأمین نیازهای اولیه و هم ناتوانی از تأمین حد کفایت زندگی را در بر می‌گیرد. در واقع فقر مطلق اخص از فقر نسبی است گرچه در نوع نگاه تفاوت کلی دارد، زیرا فقر مطلق از نگاه ظرفیتهای انسانی است و فقر نسبی از نگاه کالری است، اما مرحله دوم فقط از تأمین نیازهای اولیه به بعد را در بر گرفته و شامل مرحله نخست یعنی ناتوانی از تأمین نیازهای اولیه نمی‌شود.

تفاوت دوم، به ورود مفهوم «شان و منزلت» در فقه بر می‌گردد. ورود این مفهوم به تعریف مرحله دوم تا اندازه‌ای جنبه شخصی می‌دهد. ممکن است که دو خانوار پنج نفره که هر دو دارای درآمد یکسانی باشند به دلیل عواملی که منشأ تفاوت شان دو خانوار شده، انجام هزینه‌هایی را برای خانواده دارای شان بالاتر تحمیل کند که برای خانواده اول از ضرورت برخوردار نیست. به همین دلیل حد کفایت خانواده دارای شان بالاتر، بالاتر از خانواده دوم می‌باشد، لذا ممکن است خانواده اول درآمدش به حد کفایت هزینه آنها نرسد، اما برای خانواده دوم چنین اتفاقی بیفتد. بنابراین خانواده دوم فقیر شرعی محسوب شود.^۱

بنابر توضیح یاد شده با ورود مفهوم شان، فقر شرعی تا اندازه‌ای جنبه شخصی پیدا می‌کند، درحالی که فقر نسبی بر پدیده نابرابری دلالت می‌کند. در فقر نسبی سطح متوسط مردم معیار می‌باشد. گفته می‌شود برای جوامع صنعتی مانند آمریکا ۴ میانه درآمدی دهکهای جمعیتی محک و معیار بوده درآمدهای پایین‌تر از میانه یاد شده دچار فقر نسبی است و برای جوامع در حال توسعه دهک چهارم معیار است.^۲ دهکهای درآمدی کمتر از دهک چهارم دچار فقر نسبی می‌باشند.

در نتیجه در حالی که مرحله نخست از فقر و مسکنت قابل تطبیق به فقر مطلق است، اما مرحله دوم درعین داشتن وجوه اشتراک تا اندازه‌ای با فقر نسبی متفاوت می‌باشد.

۱ - بحث شان و منزلت و منشأ آن، دارای جنبه‌های معقول و غیرمعقولی است. انحرافات نیز در تلقی از این مفهوم پدید آمده است که بحث پیرامون آن را به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم.

۲ - امیر هوشنگ مهریار، مجله برنامه و توسعه، ش ۸، تابستان ۱۳۷۳، «فقر: تعریف و اندازه‌گیری»، ص ۴۷.